

سقوط فرهنگ غربی از دیدگاه آلبرت شوایتزر

در نظریه بعضی از صاحب نظران غربی نه تنها سقوط فرهنگ پیش بینی شده است بلکه آنها آینده را در همین زمان می بینند. آلبرت شوایتزر از جمله کسانی است که به وضعیت بحران اساسی در فرهنگ غربی اشاره کرده و می گوید:

بر همه آشکار است که ما در راه خود نابود کردن فرهنگی هستیم. آنچه باقی مانده دیگر ایمن و محفوظ نیست و اگر هنوز بر باد نرفته است بدین جهت است که در معرض فشار مخرب قرار نگرفته است، اما پایه اش سست است و با یک لرزش فرو خواهد ریخت. ظرفیت فرهنگی انسان مدرن کاهش یافته است زیرا شرایط محیط سبب تنزل آدمی و صدمه روحی وی شده است. او انسان صنعتی را فاقد آزادی دچار عدم تمرکز فکری، ناکامل، و در خطر از دست دادن خود انسانیش می داند. شوایتزر اضافه می کند: چون جامعه با سازمان گسترش یافته خود قدرت پوشیده ای بر انسان اعمال می کند، لذا وابستگی انسان به جامعه به درجه ای رسیده که تقریباً زندگی عقلانی و ذهنی از خود ندارد. بنابراین وارد دوران قرون وسطای جدیدی شده ایم. تفکر به عمد کنار گذاشته شده است. زیرا عده زیادی تفکر را به اسم آزاد بودن رها کرده و لاجرم توسط گروهی که به آن تعلق دارند رهبری می شوند. ما با فدا کردن استقلال فکری، ایمان به حقیقت را از دست داده ایم؛ جز این هم نمی تواند باشد. سازمان زندگی عقلی- عاطفی ما به هم ریخته است. تمرکز خارج از حد امور عمومی به سازمان بی تفکر منجر می شود.

به نظر شوایتزر یکی دیگر از خصوصیات جامعه صنعتی علاوه بر فقدان آزادی کوشش اضافی است. دو سه قرن است که مردم فقط مانند موجود کار کننده زندگی کرده اند نه مانند انسان. جوهر انسانی تخریب شده است و فرزندان که به وسیله والدین تخریب شده رشد می کنند و پرورش می یابند، فاقد عامل ضروری تکامل انسانی هستند.

افراد بالغ که به شدت سرگرمند خود را بیشتر و بیشتر تسلیم آشفتگی سطحی می کنند. فعل پذیری مطلق، منحرف شدن از خود و فراموش کردن خویشتن نیاز جسمی آنان است. شوایتزر در نتیجه گیری خود کم کردن مقدار کار و کاهش مصرف و پرهیز از تجمل را توصیه و تاکید می کند.

شوایتزر، پیرو مذهب پروتستان، مانند اکهارت، کشیش دومینیکن تاکید می کند: انسان باید به انزوای روحی خودبینی که از امور جهانی دور است روی آورد بلکه باید یک زندگی فعال را در راه اشتراک در رساندن جامعه به کمال روحی در پیش گیرد.

اگر بین مردم امروزی، کسانی که احساسات انسانی و اخلاقیشان دست نخورده و سالم باقی مانده چندان زیاد نیست بدین جهت است که آنان در پی قربانی کردن اخلاق و پرهیزکاری شخصی در محراب سرزمین پدری، و نه مبادله فعال فضایل خود با جوامع و دادن نیروی لازم به آنها برای نیل به کمال هستند.

سپس نتیجه می گیرد که اکنون شالوده اجتماعی و فرهنگی ما را به طرف فاجعه ای می برد که از آن رنسانس جدیدی بسیار عظیمتر از رنسانس گذشته، برخواهد خاست مگر این که بخواهیم نابود شویم. در این رنسانس فعالیت که محصول تفکر عقلانی است، اصل اساسی است؛ تنها اصل منطقی و عملی تکامل تاریخی که به وسیله انسان ارائه شده است. یقیناً که اگر انسانهای متفکری باشیم این انقلاب به وقوع خواهد پیوست.

این انقلاب از هر نوع که تصور شود قطعاً مبانی خود را بر تعدیل خودخواهی ها و خودکامگی ها و سلطه گری ها و لذت پرستی ها استوار خواهد ساخت چون این مبانی بدون آبیاری شدن به وسیله

مذهب امکان پذیر نیست، لذا می توان حدس قوی زد که آن انقلاب قطعا جنبه مذهبی خواهد داشت که اسلام مخصوصا شیعه به عنوان دولت جهانی الهی در انتظار آن است.

منابع

محمدتقی جعفری- فرهنگ پیرو فرهنگ پیشرو- صفحه 14-16